

فصل نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام  
سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، بهار ۱۴۰۱  
مقاله پژوهشی، صفحات ۶۷-۸۸

## عوامل بازیابی قدرت سیاسی عباسیان در دوره مسترشد و مقتفی (حک. ۵۱۲-۵۵۵)

علی ناز لطفی میگلی<sup>۱</sup>

هوشنگ خسروبیگی<sup>۲</sup>

جمشید نوروزی<sup>۳</sup>

یزدان فرخی<sup>۴</sup>

### چکیده

قدرت سیاسی در اواخر دوره خلافت عباسی (۶۵۶-۴۴۷) به ویژه در دوره ناصر (حک. ۶۲۲-۵۷۵)، افزایش یافت. بازگشت قدرت سیاسی و نظامی عباسیان، بیش از آنکه وام‌دار دوره ناصر باشد، مرهون تدابیر و شرایط سیاسی دو خلیفه پیشین، مسترشد (حک. ۵۲۹-۵۱۲) و مقتفی (حک. ۵۳۰-۵۵۵) بود. مسئله این تحقیق بررسی عوامل مؤثر بر بروز تغییر در روابط خلافت و سلجوقیان در دوره این دو خلیفه است که منجر به تغییر در فرایند بازیابی جایگاه خلافت در دوره ناصر شد. پرسش مستخرج از مسئله این است که عوامل بازیابی قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در دوره مسترشد و مقتفی چه بوده است؟ به نظر می‌رسد در دوره خلافت این دو خلیفه، با کاهش قدرت سیاسی-نظامی سلجوقیان به سبب دخالت قدرت‌های سوم، قدرت سیاسی و نظامی خلافت عباسی بازیابی شده بود. یافته‌های این پژوهش که با روش تاریخی و تحلیل آماری انجام شده، نشان داد که از میان شش خلیفه قبل از ناصر، سهم دو خلیفه مسترشد و مقتفی در احیای جایگاه سیاسی و نظامی خلافت از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. این اهمیت مرهون شخصیت و طول دوره خلافت این دو خلیفه، اختلافات درون‌خاندانی و ناپایداری دوره سلاطین سلجوقی بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** سلجوقیان، عباسیان، مسترشد، مقتفی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. alimigoli@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول). kh\_beagi@pnu.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. j.noroozi@alzahra.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. y\_farrokhi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۰۱/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۰۱/۰۴/۰۲

## Factors of restoration of Abbasid political power in Mustarshid and Muqtafi period (512-555 AD)

Ali Naz Lotfi Migoli<sup>1</sup>

Hooshang Khosrobeigi<sup>2</sup>

Jamshid Noroozi<sup>3</sup>

Yazdan Farrokhi<sup>4</sup>

### Abstract

Political power increased at the end of the Abbasid caliphate period (447-656), especially during the Nāṣir period (575-622). The return of the political and military power of the Abbasids, rather than being indebted to the Nāṣir period, was due to the measures and political conditions of the two previous caliphs, Mustarshid (529-512) and Muqtafi (555-530). The problem of this research is to examine the factors influencing the change in the relationship between the caliphate and the Seljūks during the period of these two caliphs, which led to a change in the process of restoring the position of the caliphate during the period of Nāṣir. The question derived from the problem is, what were the factors of restoring political and military power of the Abbasids during the period of Mustarshid and Muqtafi? It seems that during the caliphate period of these two caliphs, With the reduction of political-military power of the Seljūks due to the intervention of third powers, the political and military power of the Abbasid caliphate was restored. The findings of this research, which was conducted with historical method and statistical analysis, showed that among the six caliphs before Nāṣir, the contribution of two caliphs, Mustarshid and Muqtafi, was more important in reviving the political and military status of the caliphate. This importance is due to the personality and length of the caliphate period of these two caliphs, intra-dynasty differences and the instability of the Seljūk sultanate period.

**Keywords:** Seljūks, Abbasids, Mustarshid, Muqtafi.

<sup>1</sup> PhD Candidate, History of Islam, Payame Noor University, Tehran, Iran. alimigoli@gmail.com

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran (corresponding author). kh\_beagi@pnu.ac.ir

<sup>3</sup> Associate Professor, Department of History, AlZahra University, Tehran, Iran. j.noroozi@alzahra.ac.ir

<sup>4</sup> Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran. y\_farrokhi@pnu.ac.ir

## درآمد

با تصرف بغداد توسط سلجوقیان در ۴۵۰، عباسیان از سیطره آل بویه نجات یافتند. با این حال تعارض دیرینه منافع خلافت و سلطنت موجب شد تا مناسبات بر همان روال پیشین استمرار یابد. حاصل این استمرار، تضعیف خلافت بود. اقتدار سلجوقیان تا پایان دوره ملکشاه با فرایند طرد خلفا از قدرت سیاسی، همسویی داشت. با این حال مرگ ملکشاه، به یکباره نتایج خود را در بازیابی قدرت خلافت آشکار نساخت. روند بازیابی قدرت خلفا که اوج آن در دوره خلافت الناصرالدین الله است، در یک دوره حدود ۸۶ ساله (۴۸۷-۵۷۵) صورت گرفت. برخی پژوهشگران، دوره خلافت مستظهر تا پایان اقدامات ناصر دانسته‌اند. باسورث، مسترشد و مقتفی را جزو خلفای مقتدر خوانده ولی از این حیث، ناصر را بالاتر دانسته است. بدون تردید شرایط سیاسی که منجر به این بازیابی و تغییر در استمرار روال پیشین شد به دوره خلافت المسترشد بالله و المقتفی لامرالله مرتبط است. مسئله این پژوهش شناسایی عوامل مؤثر در بروز تغییر در روابط عباسیان و سلجوقیان در دوره این دو خلیفه است که منجر به تغییر در فرایند پیشین و بازیابی قدرت سیاسی خلافت در دوره ناصر شد. این پژوهش با روش تاریخی و نیز بهره‌گیری از روش آماری، عوامل و بسترهای احیای قدرت سیاسی و نظامی خلفای عباسی در نیمه اول قرن ششم را شناسایی و بررسی کرده است.

## پیشینه پژوهش

درباره مسئله این مقاله، پژوهشی به صورت مستقل انجام نشده است. مقالات موجود نیز غالباً به گزارش چگونگی روابط مسترشد با سلجوقیان توجه کرده‌اند که از این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق» از مرسلپور و اسدی (۱۳۹۱ش)، «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی: با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی» اثر آنا دردی کریمی (۱۳۸۸ش)، «دور الخلیفه المسترشد بالله فی مواجهه نفوذ السلاجقه (۵۱۲ - ۵۲۹ هـ - ۱۱۱۸ - ۱۱۳۵ م)» نوشته عبدالکریم عبده حتامله (۱۴۱۹)، «الخلیفه المسترشد

بالله العباسی» از عادل محی‌الدین الالوسی (۱۹۷۷)؛ «علاقه الخلیفه المسترشد بالله بالسلطنه السلجوقیه (۵۱۲ - ۵۲۹ هـ / ۱۱۱۹ / ۱۱۳۵ م)» از حمود مضعان محارب عیال سلمان (۲۰۱۰ م)، «إجراءات المسترشد بالله لإضعاف حکم السلاجقه وأثرها علی الخلافه العباسیه (۵۱۲-۵۲۹ هـ / ۱۱۱۸-۱۱۳۴ م)» از ثامر نعمان مصطاف (۲۰۲۱). حتامله و مصطاف در مقالات خود، تلاش کرده‌اند تا اقدامات مسترشد را در مقابله با سلجوقیان به ویژه با محمود و مسعود سلجوقی بررسی کنند. این دو مقاله به بخشی از مسئله پژوهشی مقاله حاضر پرداخته‌اند اما از نظر جامعیت و نیز روش تحقیق آماری با پژوهش حاضر تفاوت دارند. این دو پژوهش در شناسایی علل، بیشتر بر اختلافات درون خاندانی سلجوقیان و حمایت‌های مردمی از خلافت تأکید کرده و عوامل دیگر را از نظر دور داشته‌اند.

### روابط خلفای عباسی با سلجوقیان

مورخان خلافت عباسیان را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند: ۱- گسترش و شکوفایی: از سفاح تا واثق (حک. ۱۳۲-۲۳۲)؛ ۲- نفوذ ترکان: از متوکل تا مستکفی (حک. ۲۳۲-۳۳۴)؛ ۳- نفوذ آل‌بویه: از مستکفی تا میانه خلافت قائم (حک. ۳۳۴-۴۴۷) و ۴- نفوذ سلجوقیان: از قائم (مقارن با ورود طغرل به بغداد) تا سقوط خلافت (۴۴۷-۶۵۶)؛ طغوش، ۲۹).

آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، بخشی از دوره چهارم است. این دوره تقریباً دو‌یست ساله از نظر تقابل و تعامل خلافت و سلطنت به چند دوره کوچک‌تر قابل تقسیم است: ۱- از نیمه خلافت قائم تا مرگ مقتدی (حک. ۴۴۷-۴۸۷) که مصادف با دوره استقرار و تثبیت سلجوقیان است؛ ۲- از مستظهر تا ناصر (حک. ۴۸۷-۵۷۵) که دوره تلاش در بازیابی قدرت خلافت و مقارن با دوره اختلافات درون خاندانی سلجوقیان است؛ ۳- دوره احیای قدرت سیاسی خلافت مقارن با ناصر (حک. ۶۲۲-۵۷۵) و در نهایت ۴- دوره واپسین خلفا از الظاهر تا سقوط بغداد (حک. ۶۲۲-۶۵۶). بازه زمانی پژوهش حاضر با بخشی از دوره دوم مطابقت دارد که شامل خلافت

مسترشد، راشد و مقتفی است.

در یک تقسیم‌بندی دیگر، سلطنت سلجوقیان را نیز می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:  
۱- تشکیل و تثبیت سلجوقیان از سال ۴۲۹ تا مرگ ملک‌شاه در ۴۸۵؛ ۲- جانشینان ملک‌شاه تا انتقال مرکزیت سلجوقیان از عراق به خراسان با رهبری سنجر در ۵۱۱ و در نهایت ۳- ادامه سلجوقیان شاخه عراق از محمودبن محمد در ۵۱۱ تا سقوط سلجوقیان در ۵۹۰.

بازه زمانی پژوهش حاضر در این تقسیم‌بندی با بخشی از دوره دوم یعنی از آغاز سلطنت برکیارق و ادامه سلجوقیان شاخه عراق منطبق است و در مجموع سال‌های ۴۸۷ تا اوایل دوره طغرل و مقارن با شروع خلافت ناصر در ۵۷۵ را در بر می‌گیرد.

جدول شماره ۱: تطبیق سال‌های خلافت عباسیان و سلطنت سلجوقیان از

مستظهر (۴۸۷) تا آغاز خلافت ناصر (۵۷۵)<sup>۱</sup>

خلیفه	طول دوره خلافت به سال	سلطان	تعداد جابجایی سلاطین
مستظهر	۲۴	برکیارق (حک. ۴۸۷ - ۴۹۸) محمد (حک. ۴۹۸ - ۵۱۱) سنجر در خراسان (حک. ۴۹۰ - ۵۵۲)	۳
مسترشد	۱۷	ادامه هم‌زمان حکمرانی سنجر و تابعیت سلجوقیان عراق از او محمودبن محمد (حک. ۵۱۱ - ۵۲۵) داودبن محمود (حک. ۵۲۵ - ۵۲۶) طغرل بن محمد (حک. ۵۲۶ - ۵۲۹) مسعودبن محمد (حک. ۵۲۹ - ۵۴۷)	۴
راشد	۱	ادامه مسعود	۰

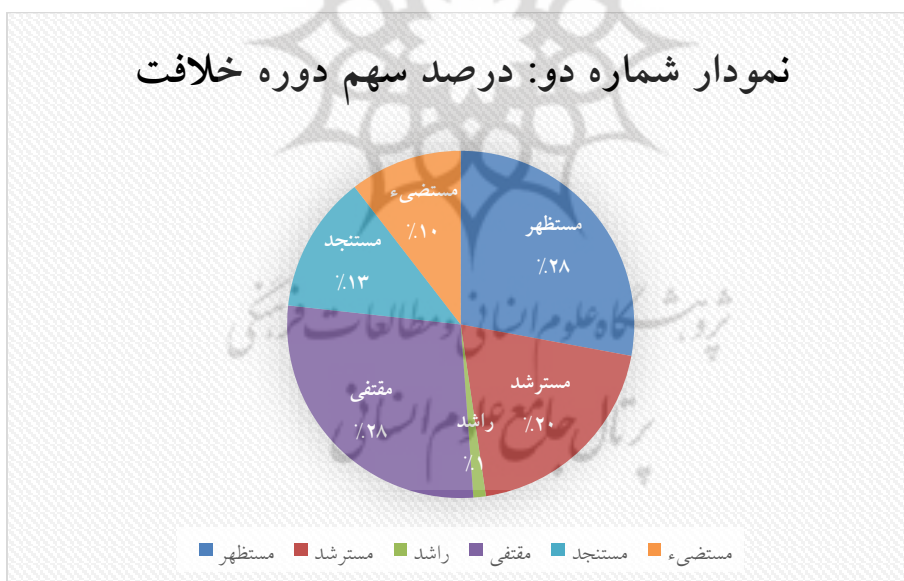
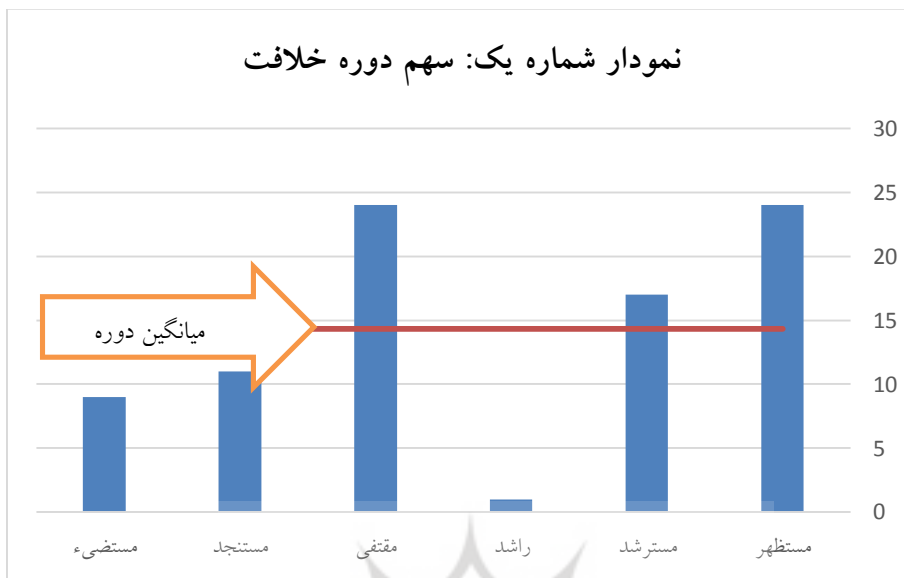
۱. طول دوره خلافت به استناد گزارش‌های کتاب *الکامل* اثر ابن اثیر محاسبه شده است.

۳	ادامه مسعود ملکشاه بن محمود (حک. ۵۴۸-۵۴۷) محمد بن محمود (حک. ۵۴۸-۵۵۵) سلیمان بن محمد (حک. ۵۵۵-۵۵۶)	۲۴	مقتفی
۰	ادامه سلیمان	۱۱	مستنجد
۳	ادامه سلیمان ارسلان شاه بن طغرل (حک. ۵۵۶-۵۷۱) رکن الدین طغرل (حک. ۵۷۱-۵۹۰)	۹	مستضیء

## عوامل بازیابی قدرت سیاسی عباسیان

### ۱- طولانی بودن دوره خلافت

طول دوره حکمرانی از عوامل مهم در تثبیت قدرت سیاسی است. بر همین اساس اولین عامل در بررسی و مقایسه جایگاه شش خلیفه مورد بررسی، معطوف به طول دوره خلافت است. همان گونه که در جدول و نمودار شماره یک دیده می شود، بیشترین طول حکمرانی در بین شش خلیفه این دوره متعلق به مستظهر (۲۴ سال)، مقتفی (۲۴ سال) و مسترشد (۱۷ سال) است. رتبه بندی خلفای این دوره از نظر طول دوره به ترتیب عبارتند از: مستظهر، مقتفی، مسترشد، مستنجد، مستضیء و راشد. نمودار شماره یک نشان می دهد که صرفاً سه خلیفه، از نظر طول دوره از میانگین دوره (حدود ۱۴ سال) بیشتر است. همچنین نمودار شماره دو نشان می دهد که دوره چهار خلیفه نخست، حدود ۷۷ درصد سال های این دوره را به خود اختصاص داده است.



دوره مستظہر گرچه از نظر طول دوره همسان با مقتفی است ولی به دلایلی که گفته خواهد شد، نتوانست از این حیث سهم مناسبی را در بازیابی قدرت سیاسی و نظامی

خلافت به خود اختصاص دهد. همان گونه که باسورث («برآمدن سلجوقیان»، ۹۸) اذعان دارد، ادوار طولانی خلافت مسترشد و مقتفی، مصادف با تغییرات پیاپی سلاطین بود و این امر زمینه‌ساز اعتلای خلافت شد. طول دوره خلافت در کنار دیگر عوامل، به مسترشد و مقتفی فرصت داد تا بتوانند زمینه‌های احیای قدرت سیاسی خلافت را فراهم آورند.

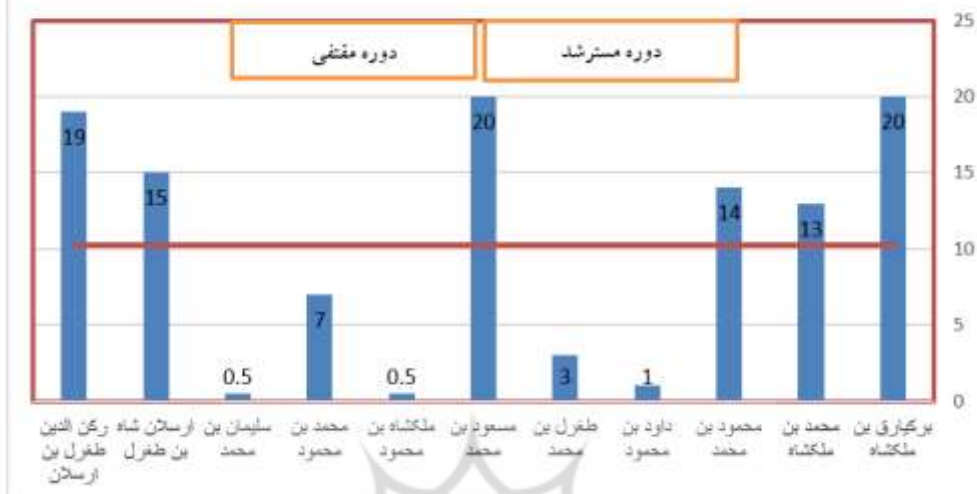
## ۲- اختلافات درونی سلجوقیان

تعدد حکمرانان معاصر با دوره خلافت شش خلیفه مورد نظر و به نوشته بنداری (۲۸۲)، دل‌مشغولی‌های آنان با یکدیگر، از جمله عواملی بود که زمینه بازیابی قدرت خلفا را فراهم آورد. جابجایی پرتکرار سلاطین نشان دهنده وضعی است که بر ساختار سیاسی قدرت خاندان سلجوقی وجود داشت (جدول شماره یک). این امر نشان می‌دهد که ضعف و افزایش جابجایی سلاطین، با افزایش توان سیاسی و نظامی خلفا هم‌خوانی دارد.

در جدول شماره یک، جابجایی قدرت در خاندان سلجوقی، نشان داده شد. معاصر با دوره هر یک از خلفای مستظهر، مسترشد، مقتفی و مستضی، سه سلطان از گردونه قدرت حذف شدند. به نظر می‌رسد، در دوره مستظهر به دلیل پابرجایی تأثیرات دوره سه سلطان نخست سلجوقی و نیز مشکلات خلفا، امکان بهره‌مندی از فضای موجود برای عباسیان میسر نشد. در دوره مستضی نیز به دلیل کوتاهی دوره خلافت و تقارن آن با توسعه طلبی خوارزمشاهیان، ظاهراً امکان بهره‌مندی از شرایط موجود میسر نشد؛ ولی در دوره مسترشد و مقتفی، این محدودیت‌ها نبود و کثرت جابجایی‌های سلاطین، فرصت مناسب را برای بازآفرینی قدرت خلافت فراهم آورد.



نمودار شماره سه: طول دوران حکمرانان سلجوقی از برکیارق تا طغرل



نمودار شماره سه شدت جایجایی قدرت در خاندان سلجوقیان را بر اساس میزان پایداری حکومت آنان نشان می‌دهد. میانگین پایداری در قدرت، کمتر از ده سال است.<sup>۱</sup> از یازده سلطان، داود، ملکشاه بن محمود و سلیمان شاه کمتر از شش ماه، طغرل بن محمد سه سال و محمد بن محمود نیز هفت سال حکومت کردند. شش تن دیگر بین دوازده تا بیست سال حکومت داشتند. این بررسی نشان می‌دهد که میانگین سنوات حکمرانی سلاطین حدود نه سال و کمتر از میانگین دوره شش خلیفه (حدود ۱۴ سال) است (نمودار شماره یک و سه). در این تحلیل آماری، نکته حائز اهمیت این است که کلیه سلاطینی که کمتر از میانگین دوره حکمرانی و غالباً چند ماه تا هفت سال حکومت داشتند، معاصر با دوره خلافت مسترشد و مقتفی هستند. این بدین معنی است

<sup>۱</sup>. سال‌های حکمرانی، بر اساس سلجوقنامه ظهیری، *راحه الصدور* راوندی، *العراضه فی الحکایه السلجوقیه* اثر حسینی، تاریخ آل سلجوق در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، *سلسله‌های اسلامی جدید اثر باسورث و دولت‌ها و سلسله‌های حاکم بر قلمرو اسلام* از سید صادق سجادی استخراج و تنظیم شده است.  
<sup>۲</sup>. حسینی (۱۱۷) دوره ملکشاه بن محمود را پانزده روز نوشته است.

که مستعجل بودن دوره حکمرانی این سلاطین و درگیری‌های آنان و طولانی بودن دوره حکمرانی مسترشد و مقتفی، این مجال را برای این دو خلیفه فراهم آورد تا اهداف خود را تعمیق بخشند. از سوی دیگر سلاطین تقریباً قدرتمند این دوره یعنی برکیارق، محمدبن ملک‌شاه، محمودبن محمد، ارسلان، طغرل‌بن ارسلان و مسعود، یا معاصر با دوران خلافت مسترشد و مقتفی نبودند و یا بخشی از دوره آنان معاصر با سلاطین بود. برکیارق معاصر با مستظهر بود. ارسلان و نیز طغرل هر دو معاصر با مستضیء بودند. به نظر می‌رسد، مسعود در این میان شاید یک استثنا باشد با این حال او نیز با اواخر دوره مسترشد معاصر بود و در اواسط دوره مقتفی نیز به قتل رسید و دوره حکمرانی او، میانه جابجایی خلافت مسترشد و مقتفی بود (نمودار شماره سه).

گذشته از کوتاهی دوره حکمرانی، سلاطین سلجوقی معاصر با دو خلیفه مسترشد و مقتفی، به جز مسعود و طغرل‌بن محمد غالباً توانمند نبودند. ظهیری (۳۹، ۵۳، ۵۵، ۶۶، ۷۲، ۸۳)، محمود و ملک‌شاه را خوشگذران خوانده و سلیمان را فاقد ثبات رأی، وقار و شکیبایی دانسته و حتی داود را جزو سلاطین نیاورده است. در حالی که ظهیری بقیه سلاطین سلجوقی را با صفاتی چون «مجاهد»، «حیدر دل» و «تهمت‌ن» یاد می‌کند. او طغرل‌بن محمد را شجاع خوانده که به سبب کوتاهی عمر مجال کامیابی نیافته است. راوندی (۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۵۸) نیز ضمن تأیید این گزارش‌ها، محمدبن محمود را با صفت «لشکر‌دار» یاد می‌کند. در میان واپسین سلاطین، جایگاه مسعود در نظر مورخان، قابل توجه است. ابن اثیر (۲۰۸/۲۶-۲۰۷)، مرگ مسعود را چنین تعبیر می‌کند: «سعادت خانواده سلجوقی نیز از بین رفت» و دودمان سلجوقی دیگر جانشین شایسته‌ای نیافتند. بیشتر منابع وابسته به سلجوقیان، خصال نیکوی او را ستوده‌اند (نک. ظهیری، ۶۵؛ بنداری، ۲۷۰-۲۷۱).

### ۳- نقش قدرت‌های سوم

منظور از قدرت‌های سوم، قدرت‌های سیاسی و نظامی است که بر تحدید توان سیاسی و نظامی سلجوقیان در آن دوره تأثیر گذاشت و یا قدرت‌های معارض با



عباسیان بود که توان خود را به عنوان یک تهدید برای خلافت از دست داده بود. به نظر می‌رسد در بررسی چگونگی و چرایی احیای قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در دوره مورد نظر، نباید نقش این قدرت‌ها را از نظر دور داشت.

در گروه اول (قدرت‌های محدود کننده سلجوقیان)، مهمترین قدرت، خوارزمشاهیان بودند. اوج درگیری‌های آتسز خوارزمشاه با سلجوقیان، معاصر با اواخر دوره مسترشد و مقتفی است (خسروبیگی، ۸۷-۱۰۶). گزارش‌ها نشان می‌دهد که مقتفی تلاش داشت تا از خوارزمشاهیان برای تضعیف سلجوقیان بهره گیرد (وطواط، ۶۹، ۷۰، ۱۹۳). خلفای بغداد به سبب آنکه از سلجوقیان، جفاها دیده بودند، «نامه نداشتند به آتسز به اغوا و تحریض طلب ملک» (شبانکاره‌ای، ۱۳۵؛ ابن‌اثیر، ۱۰/۲۵). قدرت بعدی غزها بودند. در این میان، حملات غزها نیز برای سلجوقیان دور از انتظار بود (ابن‌اثیر، ۲۶۲/۲۶-۲۶۶). اسارت سنجر به دست غزها، در تضعیف سلجوقیان تأثیر داشت. حمله غزان نیز معاصر با دوره مقتفی بود. دیگر قدرت کاهنده توان سلجوقیان، گرجی‌ها بودند. گرجیان به رهبری داود چهارم باگراتیونی (حک. ۱۰۸۹-۱۱۲۵/م ۴۸۱-۵۱۸)، در حال پیشروی به سوی قلمرو مسلمین بودند. حکومت داود، از دوره‌های احیای قدرت گرجیان بود که معاصر با محمودبن محمد و مسترشد است. با این حال، حملات گرجی‌ها برای سال‌های بعد یعنی تا دوره مقتفی با شدت ادامه داشت. بار مقابله با گرجیان بیشتر بر دوش ایلدگز از اتابکان سلجوقی بود. در نهایت ایلدگز در واپسین سال‌های عمر خود توانست، گرجیان را آرام سازد (حسینی، ۱۸۳؛ خسروبیگی و همکاران، ۷۱-۸۸). در حقیقت موفقیت ایلدگزیان بر گرجیان، سال‌ها پس از مرگ مقتفی رخ داده بود.

در گروه دوم (قدرت‌هایی که تهدیدکنندگی خود را در برابر خلافت عباسی از دست داده بودند)، می‌توان به خاندان بنی‌مزید (۴۰۳-۵۴۵) اشاره کرد که در حله مستقر بودند. آنها سال‌ها توسط سلجوقیان علیه خلافت استفاده می‌شدند. صدقه سیف‌الدوله (حک. ۴۷۹-۵۰۱) چهارمین حکمران بنی‌مزید، بعد از مرگ ملکشاه، از نزاع مدعیان سلجوقی استفاده کرد و نفوذ خود را گسترش داد ولی در نهایت در این نزاع‌ها، کشته شد (ابن‌اثیر، ۲۴/۵۰). این دوره، آغاز زوال بنی‌مزید است (ابن‌خلدون، ۳/۴۰۹؛

حسینی، ۱۳۹-۱۴۲). در نهایت این خاندان در ۵۴۵ توسط آل‌زنکی منقرض شدند. دوره ضعف بنی‌مزید همزمان با دوره مسترشد و مقتفی بود، از این‌رو بازدارندگی خود را برای خلافت از دست داده بودند. در میان قدرت‌های محلی، عمادالدین زنکی (متوفای ۵۴۱) بنیانگذار حکومت اتابکان زنکی، بیشترین چالش را با مسترشد داشت. با این حال دل مشغولی‌های او در فتوحات شام و درگیری‌های او با سلجوقیان و نیز صلیبی‌ها، نه تنها دوره این چالش را برای عباسیان طولانی‌ن ساخت، بلکه برخی از رفتارهای عمادالدین در سال‌های بعد نشان داد که او تلاش دارد تا از مسترشد دلجویی کند (ابن‌اثیر، ۱۵۶/۲۵، ۲۲۷). در هر حال، از گزارش‌های منابع این‌گونه استنباط می‌شود که آغاز چالش عمادالدین و مسترشد را باید زمانی دانست که محمودبن محمد سلجوقی، عمادالدین را مأمور مقابله با سپاهیان اعزامی خلیفه کرد و وی توانست سپاه بغداد را شکست دهد (ابن‌اثیر، ۹۴/۲۵). محمود به پاداش این اقدام، در ۵۲۱، او را مقام شحنگی بغداد داد تا شاید خلیفه را آزار دهد. کسب حکمرانی موصل، دوره شحنگی او را در بغداد کوتاه ساخت (ابن‌اثیر، ۱۰۳/۲۵، ۱۱۵). سال‌ها بعد، خلیفه شکست خود را از عمادالدین تلافی کرد. در ۵۲۶ خلیفه و متحدانش که از رقبای مسعود سلجوقی بودند، توانستند، عمادالدین را که اکنون متحد مسعود بود، شکست دهند (همان، ۱۶۷/۲۵). این رویداد را باید آخرین رفتار خصمانه عمادالدین با خلیفه تلقی کرد. از دیگر قدرت‌هایی که تهدیدکنندگی خود را در برابر خلافت عباسی از دست داده بودند، صلیبیون بودند. اولین جنگ صلیبی در ۴۸۸ در سال دوم خلافت مستظهر روی داد و پس از آن در دوره مسترشد و مقتفی نیز ادامه یافت. با این حال بار این جنگ‌ها بیشتر بر دوش آل‌زنکی، ایوبیان و سلجوقیان روم و شام بود و تأثیر قابل توجهی در روابط سلجوقیان عراق و خلفا نداشت. در گزارش این رویدادها، تقریباً نامی از خلیفه نیست (ابن‌اثیر، ۲۴۹/۲۳-۲۵۵، ۲۵۸-۲۶۱، ۲۷۴، ۲۹۹). گرچه در مواردی، سلجوقیان عراق، به ناچار در رویارویی با صلیبی‌ها مشارکت داشتند. از جمله اینکه محمد سلجوقی در ۵۰۹ از صلیبی‌ها متحمل شکست شده بود (همان، ۱۸۲/۲۴).

فاطمیان مصر نیز به عنوان یکی از رقبای عباسیان، به دلیل اختلافات داخلی، در



ضعف بودند؛ از این رو عباسیان با فراغ بال از غرب، توانستند توجه خود را به شرق معطوف سازند. بزرگترین انشقاق در خاندان فاطمی در ۴۸۷ و پس از مرگ المستنصر بالله (حک. ۴۲۷-۴۸۷) روی داد که فاطمیون به دو گروه نزاری و مستعلوی تقسیم شدند. انشقاق دیگر در ۵۲۴ بعد از مرگ الامر (حک. ۴۹۵-۸۲۴) روی داد که فاطمیون به دو گروه طیبی و حافظی تقسیم شدند. این انشقاق‌ها معاصر با دوره مستظهر و مسترشد بود. این انشقاق‌ها به همراه رقابت‌های دربار فاطمیان، تجزیه بخش‌هایی از قلمرو آنان و درگیری با صلیبی‌ها، زمینه ضعف فاطمیان را فراهم کرد (میری و همکاران، ۸۹-۱۱۰). در حقیقت پیش از شروع خلافت مسترشد و مقتفی، فاطمی‌ها دو انشقاق بزرگ را تجربه کرده بودند و به نظر می‌رسد در کنار دیگر عوامل، نمی‌توانستند بر برنامه‌ها و اقدامات عباسیان برای نگاه به شرق، تأثیرگذار باشند. لازم به ذکر است که خلافت آخرین خلیفه فاطمی العاضدالدین الله (حک. ۵۵۵-۵۶۷) هنگامی آغاز شد که مقتفی درگذشته بود.

با این همه، وجود امرای سرکش سلجوقی و حکومت‌های اتابکی اواخر دوره سلجوقیان را نباید از نظر دور داشت. این عناصر سیاسی و نظامی در تضعیف سیاسی سلجوقیان نقش داشتند و از این حیث به صورت غیر مستقیم، خلافت را در احیای قدرت، یاری کردند. از جمله هنگامی که محمدبن محمود در زمان مقتفی، بغداد را محاصره کرد، خلیفه، اتابک ایلدگز را تحریک کرد تا به همدان، پایتخت محمد حمله کند. اتابک که اکنون شاهزاده سلجوقی، ملک‌شاه‌بن محمود را در اختیار داشت، همدان را تصرف کرد و بر اموال محمد دست یافت. امرای سپاه به دلیل هراس از تصرف اقطاع و اموال خود، دست از محاصره بغداد کشیدند. به اعتقاد بنداری (۳۴۲)، این اقدام مهم‌ترین علت دفع محاصره بغداد و پیروزی خلیفه بود.

#### ۴- نفوذ شخصیتی خلفا

از میان شش خلیفه مورد بحث، اقدامات نظامی سه خلیفه مسترشد، راشد و مقتفی قابل توجه است. مستظهر در هیچ لشکرکشی علیه سلجوقیان شرکت نکرد. مورخین به

نرم‌خویی او اشاره دارند (ابن جوزی، ۱۲/۱۷؛ ابن‌اثیر، ۲۴/۲۳۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۰۴). وی چندین بار ناچار به پذیرش سلاطین سلجوقی در بغداد شد (ابن جوزی، ۱۴/۱۷، ۱۰۷، ۱۴۵؛ ابن‌اثیر، ۲۳/۲۸۳، ۲۷۷، ۳۵۸). گزارش ابن جوزی (۵۴/۱۷) نشان می‌دهد که مستظهر در اختلافات برکیارق و محمود، در ۴۹۳، خطبه را از برکیارق به نام محمود تغییر داد. منابع وابسته به سلجوقیان این اقدام خلیفه را بر اساس همراهی ترکان خاتون، مادر محمود با خلیفه می‌دانند (ظهیری، ۳۵). در هر حال عمر این اقدام کوتاه بود و برکیارق مدتی بعد وارد بغداد شد (ابن جوزی، ۱۷/۶۶).

در دوره مسترشد، روال رویدادها متفاوت شده بود. منابع، مسترشد را خلیفه‌ای با شهامت و دلیر دانسته‌اند (ابن‌اثیر، ۲۵/۲۳۵؛ ابن‌طقطقی، ۴۰۸). ظاهراً دوره طولانی ولیعهدی مسترشد موجب شد تا برای خلافت آزموده شود. مسترشد با صراحت نارضایتی خود را از سلجوقیان چنین اعلام کرد که «ما امورمان را به آل سلجوق سپردیم، ولی آنها به ما ستم کردند» (نظامی عروضی، ۳۰). آمال خلیفه در عناد با سلجوقیان را از شعر شاعر او می‌توان دریافت. هنگامی که خلیفه قصد حمله به والی سلجوقیان در تکریت را داشت، شاعری چنین سرود که هدف نهایی، شهر کوچک تکریت نیست بلکه می‌خواهیم در آینده ترمذ را از سلطان سنجر بستانیم (بنداری، ۲۱۱).

اقدامات مسترشد بر چهار محور استوار بود. محور اول، افزایش مقبولیت عباسیان در نزد رعایا بود. وی در اولین سال خلافت، تلاش کرد تا با مردم‌داری، مقبولیت خود را در میان اهالی عراق افزایش دهد؛ جلوگیری از اجحاف به فرودستان، تسهیل حج‌گذاری اهل عراق و مقابله با نابسامانی‌هایی که عیاران در بغداد پدید می‌آوردند از جمله این اقدامات بود (ابن‌اثیر، ۲۴/۲۵۹-۲۶۱). پژوهشگران، بر نقش حمایت‌های مردمی در مواجهه خلیفه با سلجوقیان تأکید کرده‌اند (حتامله، ۲۷۰؛ مصطاف، ۲۵۲). منابع متقدم نیز از همراهی مردم با خلیفه گزارش‌هایی داده‌اند از جمله اینکه به هنگام خروج مسترشد از بغداد در پی حمله محمود، مردم آن چنان گریستند که محمود از رفتار خود ناخرسند شد (ابن‌اثیر، ۲۵/۹۲، ۹۳-۹۶).

محور دوم، تثبیت قدرت سیاسی و نظامی خلافت بود. مسترشد اندک زمانی پس از



شروع خلافت، فرزندش ابوجعفر منصور ملقب به راشد را به ولیعهدی منصوب کرد (ابن اثیر، ۲۴/۲۴). استحکامات و دیوارهای بغداد را بازسازی کرد (همان، ۲۵/۲۵). همچنین هنگامی که مسترشد در ۵۱۶ بر اثر الزام محمود سلجوقی، مجبور به پذیرش وزارت نظام الملک ابونصر احمد برادر وزیر محمود شد، بلافاصله بعد از اعدام وزیر محمود، او نیز در ۵۱۸ برادر وزیر را از وزارت خود خلع کرد (ابن اثیر، ۲۵/۲۸، ۵۱؛ ابن خلدون، ۷۷۶/۲)؛ باسورث («تاریخ ایران...»، ۱۲۴/۵) با اشاره به این گونه اقدامات خلیفه، این اعمال را نشان دهنده اعتماد به نفس رو به افزایش او دانسته است.

محور سوم، که می‌توان در اقدامات مسترشد رؤیت کرد، حضور در عرصه نظامی بود. باسورث («تاریخ ایران...»، ۱۲۹/۵)، مسترشد را خلیفه‌ای ارزیابی می‌کند که ایام خلافتش پر از فعالیت‌های سیاسی و نظامی بود. اولین اقدام نظامی مسترشد، خروج از بغداد در ۵۱۷ برای جنگ با دبیس مزیدی (حک. ۵۰۱-۵۲۹) بود. پناه دادن برادر ناراضی خلیفه توسط دبیس و هم‌پیمانی با سلجوقیان علیه خلیفه، موجب حمله مسترشد شد. به نوشته ابن اثیر (۴۱/۲۵)، هنگامی که خلیفه شدت جنگ را دید، با شمشیر و تکبیرگویان به میدان رفت. حضور خلیفه در صحنه نبرد و شکست سنگین دبیس، نشان داد که مسترشد سودایی دیگر دارد. مدتی بعد در ۵۲۰ هنگامی که محمود سلجوقی قصد ورود به بغداد را داشت، خلیفه که نتوانست سلطان را منصرف سازد، به اقدام نظامی دست زد. اگرچه خلیفه متحمل شکست شد ولی ظاهراً توانست آن گونه عرصه را بر سلطان تنگ کند که او اندک مدتی بعد، در ۵۲۱ بغداد را به بهانه بیماری، ترک کرد (ظهیری، ۵۳؛ ابن اثیر، ۹۳/۲۵-۹۸). محمود که شاهد توانمندی خلیفه شده بود، در ۵۲۳ تلاش کرد تا میانه خود را با خلیفه بهبود بخشد ولی ظاهراً موفق نشد (ابن اثیر، ۱۲۵/۲۵). در هر حال عمر محمود وفا نکرد. داودبن محمود و طغرل‌بن محمد نیز به دلیل کوتاهی دوره حکمرانی یا ناتوانی نتوانستند برای خلیفه مشکل ایجاد کنند.

محور چهارم، تفرقه میان مدعیان قدرت سلجوقی بود. این اختلافات برای مسترشد، بستری برای اعمال سیاست تفرقه فراهم آورد. مسترشد تلاش داشت تا با کمک یکی، از دیگری رهایی یابد (حتامله، ۲۷۰). از جمله در ۵۱۳ هنگامی که محمود از سنجر شکست



خورد، مسترشد زیرکانه، در بغداد به نام سنجر خطبه خواند (ابن‌اثیر، ۱۵۳/۲۴-۱۵۷). خلیفه قبول قدرت یک سلطان در دور دست را بر سلطان محمود که در مجاورت او بود، ترجیح داده بود. اقدامات مسترشد برای افزایش اختلافات مدعیان قابل توجه است. در سال ۵۲۶ نماینده داود در بغداد حاضر شد و تلاش کرد تا تأییدیه خلافت را برای مدعی مخدوم خود کسب کند. سلجوقشاه مدعی دیگر نیز، سپاهی را به بغداد گسیل داشته بود. مسعود نیز مترصد حمله به بغداد بود. مسترشد پیکی به نزد سنجر فرستاد و نظر او را خواست که کدامیک را تأیید کند. خلیفه با زیرکی در انتهای پیام، شایسته دانسته بود که خطبه به نام سنجر خوانده شود. پیشنهادی که برای سنجر خوشایند بود ولی اختلافات درون خاندانی را تشدید می‌کرد (ابن‌اثیر، ۱۶۶/۲۵). همچنین خلیفه برای تشدید اختلافات، گاه به یکی از طرفین، کمک نظامی می‌کرد. از جمله در همین رویداد، سلجوقشاه را علیه مسعود یاری رساند (ابن‌اثیر، ۱۶۶/۲۵؛ حسینی، ۱۳۳-۱۳۴). نمونه دیگر، مسترشد در ۵۲۹، مسعودبن محمد را که مدعی سلطنت بود، در بغداد پناه داد و او را علیه برادرش طغرل به مجادله تحریک کرد و وعده داد که در جنگ او را همراهی می‌کند (ابن‌اثیر، ۲۲۱/۲۵). با این حال رابطه خلیفه و مسعود برای مدت طولانی بر مدار دوستی نماند. ظاهراً مسترشد که افزایش توانمندی مسعود را دیده بود، این امر را مغایر با برنامه‌های خود یافت و نام مسعود را از خطبه انداخت و قصد کرد تا عراق عجم و خراسان را تصرف کند (ظهیری، ۵۶). در نهایت، رویارویی نظامی مسترشد و مسعود در ۵۲۹ به شکست خلیفه منجر شد. گفته شد که مدتی بعد خلیفه توسط باطنیان به قتل رسید (ابن جوزی، ۲۹۹/۱۷؛ بنداری، ۲۱۲). گرچه ظهیری (۵۶) منبع وابسته به سلجوقیان، تلاش دارد مسعود را در این رویداد «محزون» نشان دهد ولی منابع همسو با خلافت، مسعود را مسبب این رویداد می‌دانند (ابن‌اثیر، ۱۰۶/۲۵-۱۰۷؛ ابن طقطقی، ۴۰۵). برخی منابع نیز، ریشه درگیری بین خلیفه و مسعود را دشمنی یرنقش، شحنه سابق بغداد با مسعود و تحریک خلیفه توسط او گزارش می‌کنند (حسینی، ۱۹۹؛ بنداری، ۲۲۰).

پس از مسترشد فرزندش راشد با نظر مساعد مسعود به خلافت رسید. راشد همان رویه پدر را ادامه داد. او تلاش کرد تا دیوار بغداد را ترمیم کند (ابن‌اثیر، ۲۵۷/۲۵). به





نظر می‌رسد رفتار راشد نشان داد که مسعود در انتخاب خود اشتباه کرده است. وی مسعود را به بغداد راه نداد و خطبه به نام داود، رقیب مسعود خوانده شد. گرچه داود نیز دستور خرابی دیوار بغداد را داد. پس از او نیز، مسعود که به اشتباه خود در انتخاب خلیفه جدید پی برده بود، با دشواری موفق به خلع راشد شد و مقتفی را به جای او نشانید (ابن اثیر، ۲۵۴/۲۵-۲۶۸؛ حسینی، ۱۴۱، ۱۴۰). گفته شده یکی از ملاحظه‌ها، راشد را کشت (راوندی، ۲۲۹). کوتاهی دوره راشد، امکان ارزیابی شخصیت او را به ما نمی‌دهد اما این رویداد نشانگر استمرار رویه مسترشد در دوره راشد است.

مقتفی نیز روحیه دو خلیفه پیشین به خصوص مسترشد را داشت. ابن اثیر (۷۱/۲۷-۷۲) او را فردی شجاع و دلاور توصیف کرده که شخصاً به جنگ می‌رفته و از روزگار مستظهر- به استثنای معتضد- او را نخستین خلیفه‌ای دانسته که تحت نفوذ غلامان و سرداران نبوده است. ابن اثیر همچنین او را اولین خلیفه‌ای دانسته که پس از آل بویه، منفرداً بر عراق حکمرانی کرد (نیز نک. ابن خلدون، ۸۰۸/۲). گزارش ابن طقطقی (۴۱۷) نیز وجه متفاوت مقتفی را جنگ‌های او با سلاطین ایران و پیروزی او در همه این جنگ‌ها می‌داند. باسورث («تاریخ ایران...»، ۱۲۹/۵) او را خلیفه‌ای ارزیابی کرده که علاوه بر پیشوایی مذهبی، نشان داد که جنگاوری کارآمد و نیرومند نیز هست.

مقتفی در آغاز خلافت، سپاهی از غلامان رومی و ارمنی با نام «غلامان خلیه» تشکیل داد. به نظر می‌رسد مقتفی دوراندیشانه از استخدام ترکان در سپاه پرهیز کرد؛ زیرا آنان را قابل اعتماد نمی‌دانست. ظاهراً آینده‌نگری مقتفی که در تدارک رویارویی با سپاهیان ترک سلجوقی بود، او را وادار به اتخاذ این تصمیم ساخت. وی همچنین دیوار بغداد را ترمیم کرد و افزون بر آن خندق نیز به دور آن حفر کرد. خلیفه همچنین شبکه‌ای از جاسوسان و خبررسانان تشکیل داد (بنداری، ۲۸۲؛ ابن اثیر، ۷۱/۲۷). به منظور افزایش مقبولیت، وی نیز همچون مسترشد، برای برقراری امنیت مردم عراق تلاش کرد. مقابله با اعمال خلاف مصالح عمومی مردم، از جمله این اقدامات بود (ابن طقطقی، ۴۱۷).

با این همه، مقتفی در رسیدن به خلافت، خود را وامدار مسعود می‌دانست. همچنین به نظر می‌رسد کشته شدن دو خلیفه پیشین توسط مسعود، هشدار برای مقتفی بود. از

سوی دیگر مسعود در چند سال اول، قدرت خلافت را قبضه کرده بود (ابن اثیر، ۱۱۵/۲۶، ۱۱۶؛ حسینی، ۱۵۵، ۱۵۶). مسعود بر کار مقتفی نظارت بسیار داشت و نیز نگران بود که گزندی از خلیفه به او نرسد (ابن طقطقی، ۴۱۸)؛ به همین دلیل، خواهر خود را به ازدواج خلیفه درآورد (ابن جوزی، ۳۲۲/۱۷). به نوشته خواندمیر (۳۲۲/۲) با این ازدواج، «مسعود جمیع مهمام ... را از پیش خود گرفته، المقتفی را در هیچ کار دخل نداد». با این حال از گزارش‌های موجود استنباط می‌شود که در رویدادهای بعدی فرصت‌هایی برای مقتفی به دست آمده بود. در ۵۳۲ میان مسعود و داود جنگی در گرفت؛ از سویی دیگر دو مدعی دیگر سلطنت یعنی محمدبن محمود و سلیمان بر ضد مسعود شورش کردند. در شرق نیز سنجر گرفتار عهد شکنی‌های آتسز بود و عملاً چشم به غرب نداشت. درگیری قراستقر حاکم آذربایجان با مسعود نیز وارد یک دور جدید شده بود (ابن اثیر، ۴۵/۲۶). ظاهراً خلیفه حتی برای کشتن سلطان نیز برنامه‌ریزی داشت. به گزارش راوندی (۳۳۸)، عباس حاکم ری با مقتفی، در ۵۴۱ متفق شده بود تا سلطان را هنگامی که برای نماز عید می‌آید به قتل برسانند. مسعود به دلیل بارندگی شدید در نماز حاضر نشد و هفته بعد سر از تن عباس جدا شد.

به هر رو، تا زمان حیات مسعود، مقتفی نتوانست اقدام بارزی انجام دهد و تنها پس از مرگ مسعود، از محدودیت‌های پیشین رهایی یافت و به تعبیر منابع، «رواجی در کار خلافت پیدا شد» (خواندمیر، ۳۲۲/۲؛ حمدالله مستوفی، ۳۵۸). مقتفی تمام عراق را تصرف کرد. قلمرو خلیفه از کوفه تا حلوان و از تکریت تا عبادان گسترش یافت. او اقطاع‌ات امرا و حتی اقطاع‌ات سلطان را به مقطعان خود یا وزیرش واگذار کرد (بنداری، ۲۸۱). مقطعان سلجوقی، نزد سلطان رفتند تا سلطان را وادار به جنگ با خلیفه کنند. سلطان محمدبن محمود مقابله با خلیفه را شوم دانست و دوراندیشانه از آنان خواست که با خلیفه درگیر نشوند؛ گرچه آنان برای توصیه سلطان، شنونده خوبی نبودند (بنداری، ۲۸۳؛ ابن اثیر، ۸۰/۲۶-۸۱).

مقتفی بلافاصله پس از مرگ مسعود، شحنة او به نام مسعود بلالی را از بغداد بیرون کرد و دارایی‌های سلطان را تصاحب کرد (بنداری، ۲۸۴). استقرار بلالی در تکریت،



زمینه‌ساز اقدام نظامی مقتفی شد. خلیفه به دلیل نافرمانی مسعود بلالی که اکنون والی سلجوقی تکریت بود، شخصا به آنجا لشکر کشید. وی پس از یک نبرد سخت، موفق به تصرف شهر و محاصره قلعه آن شد. بلالی که از یاری محمد ناامید شده بود، ملک ارسلان بن طغرل یکی از شاهزادگان سلجوقی را که در تکریت، زندانی بود آزاد کرد و او را سلطان خواند و به نام او به بغداد حمله کرد. خلیفه در نبردی که موسوم به نبرد «بکمز» است، در ۵۴۹، شکست سنگینی بر سلجوقیان و متحدانش وارد کرد (ابن اثیر، ۲۸۲/۲۶-۲۷۶؛ بنداری، ۲۸۵). خلیفه در ۵۵۰، در محاصره شهر دقوفا و بار دیگر علیه امیر شمله در خوزستان، لشکریان خود را مجدداً آزمود (ابن اثیر، ۲۸۸/۲۶؛ ابن جوزی، ۱۰۱/۱۸). مقتفی در رویدادهای بعدی نشان داد که حداقل این توانایی را یافته است که از عراق به شخصه دفاع کند.

به گزارش ابن جوزی (۱۰۲/۱۸، ۱۰۶)، سلیمان سلجوقی که در ۵۵۰ مدعی سلطنت بود، به صورت «میهمان» وارد بغداد شد و از خلیفه «استدعاء» کرد تا به نام او خطبه بخوانند. سلیمان قسم یاد کرد که هیچ چشم داشتی به عراق ندارد و صرفاً آنچه را که از خراسان متصرف شود به او تعلق داشته باشد. خلیفه نیز نام او را در خطبه یاد کرد. همان گونه که باسورث («تاریخ ایران...»، ۱۷۴/۵) نیز اشاره دارد به نظر می‌رسد این اقدام خلیفه در راستای افزایش چالش‌های درونی سلجوقیان بود. در هر حال سلیمان موفقیتی در برابر محمد به دست نیاورد. در ۵۵۱ محمد از مقتفی خواست تا به نام او در بغداد خطبه خوانده شود، خلیفه به صراحت این خواسته را رد کرد و برای سلطان راهی جز حمله به بغداد نماند. این جنگ که منابع از شدت آن یاد می‌کنند، با شکست سلطان پایان یافت (بنداری، ۱۹۸، ۱۹۷؛ حسینی، ۱۵۹، ۱۶۰). به نظر می‌رسد نتیجه این رویارویی بیش از هر چیز به تضعیف سلطنت و افزایش اقتدار خلافت منجر شد. پس از این، سلاطین اقدامی جدی برای ورود به بغداد انجام ندادند. ملک‌شاه بن محمود در ۵۵۳ در حالی که با شکست دادن امیر شمله تا مرزهای عراق پیش رفته بود (ابن اثیر، ۴۱/۲۷)، ترجیح داد از رویارویی با مقتفی پرهیز کند. استنباط می‌شود که از این پس خلافت توانست بسترهای لازم را برای تعمیق جایگاه سیاسی و نظامی خود فراهم

سازد. رویارویی‌های پس از این، رویه متفاوت با روال پیشین داشت، همچنانکه در ۵۵۴ که امیر سنقر همدانی قصد بغداد را کرده بود، خلیفه به تن خویش عازم نبرد شد و او را متواری ساخت (همان، ۵۹/۲۷). سلیمان بن محمد نیز نتوانست در تحدید قدرت مقتفی اقدامی انجام دهد. سلیمان برای کسب مشروعیت سیاسی و امنیت خود و از سر اطاعت، روی به بغداد آورد. او در تشریفات ورود به دربار، ناچار شد سنگ ورودی آستانه درگاه خلافت را بوسه زند. به نوشته منابع، تا آن زمان هیچ یک از سلاطین دیلمی و سلجوقی، این درگاه را نبوسیده بود (بنداری، ۲۸۹).

مقتفی در ۵۵۵ در حالی درگذشت که توانست جایگاه سیاسی خلافت عباسیان را احیا کند و بستری را برای افزایش این جایگاه در سال‌های آینده و به خصوص در زمان ناصر فراهم کند.

### نتیجه

تعاملات نهاد سلطنت و خلافت در دوره سلجوقی تا پایان حکومت ملکشاه بر پایه تقسیم حیطه‌های دینی و دنیوی بود. این روال پس از آن، به تدریج دستخوش تغییر شد. فرایند این دگرگونی، معاصر با دوره مستظهر تا ناصر است. در میان این خلفا، سهم دو خلیفه مسترشد و مقتفی بسیار بارز است. در حقیقت بازیابی قدرت سیاسی و نظامی دوره ناصر مرهون شرایطی است که در دوره این دو خلیفه بروز کرد. طولانی بودن دوره خلافت مسترشد و مقتفی، توانمندی سیاسی و نظامی این دو خلیفه، ثبات سیاسی در خاندان عباسی و در مقابل، تزلزل جایگاه سیاسی خاندان سلجوقی از جمله عوامل مؤثر بر احیای قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در آن دوره است. در این میان نقش قدرت‌های سوم حائز اهمیت است. این قدرت‌های سیاسی و نظامی را در دو دسته می‌توان بررسی کرد. گروهی مانند فاطمیان که معارض با خلافت بودند، در آن زمان نتوانستند نقش خود را در تهدید خلافت ایفا کنند. گروهی دیگر مانند خوارزمشاهیان و غزها که معارض با سلجوقیان بودند در آن زمان توانستند به عنوان نیروی پیشران، توان سلجوقیان را به تحلیل برده و محدود کنند.

## منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاريخ، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، ۱۳۷۱ ش.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی التاريخ الامم و الملوك، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
- ابن طقطقی، محمد بن علی طباطبا، تاریخ فخری در آداب ملک داری دولت اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.
- باسورث، کلیفورد ادmond، «برآمدن سلجوقیان»، سلجوقیان، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۹۰ ش.
- \_\_\_\_\_، «تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان»، تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ ش.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی، زبدة النضره و نخبة العصر، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ ش.
- حتامله، عبدالکریم عبده، «دور الخلیفه المسترشد بالله فی مواجهة نفوذ السلاجقه (۵۱۲ - ۵۲۹ ق/۱۱۱۸ - ۱۱۳۵ م)»، جامعه ام القرى، ش ۱۷ (الجزء الثاني)، ۱۴۱۹ ق.
- حسینی، صدرالدین ابو الحسن علی بن ناصر، زبده التواریخ، تصحیح محمد نورالدین، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری و حیدری، ۱۳۳۶ ش.
- خسروبیگی، هوشنگ و همکاران، «روابط اتابکان آذربایجان و گرجی ها در دوره شمس الدین ایلدگز»، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، ش ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۷۱-۸۸.
- خسروبیگی، هوشنگ، «زمینه ها و عوامل شکل گیری و توسعه قدرت نظامی خوارزمشاهیان»، تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی، ش ۱۳، زمستان ۱۳۹۱ و بهار ۱۳۹۲، ص ۸۷-۱۰۶. **DOR:**
- 20.1001.1.20087357.1392.6.1.3.9**
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- دردی کریمی، آنا، «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی: با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی»، رشد آموزش تاریخ، ش ۳۵، تابستان ۱۳۸۸ ش، ص ۲۹-۳۵.
- راوندی، محمد بن علی، راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، کتاب

ایران، ۱۳۶۳ ش.

- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.  
- طقوش، محمدسهیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳ ش.

- ظهیری نیشابوری، سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲ ش.

- آلوسی، محی‌الدین عادل، «الخلیفه المسترشد بالله العباسی»، استاذ، ش ۱، ۱۹۷۷، ص ۴۹۵-۵۱۴.

- مرسلپور، محسن و مهدی اسدی، «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او

با سلجوقیان عراق»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۱۵، ۱۳۹۱ ش، ص ۱۶۷-۱۸۴. **DOR:**

**20.1001.1.22286713.1391.4.15.7.1**

- مصطاف، ثامر نعمان، «اجراءات المسترشد بالله لإضعاف حکم السلاجقه وأثرها علی الخلفه العباسیه

(۵۲۹-۵۱۲ هـ / ۱۱۱۸-۱۱۳۴ م)»، آداب ذی‌قار، ش ۳۴، ۲۰۲۱.

- مضغان محارب عیال‌سلیمان، حمود، «علاقة الخلیفة المسترشد بالله بالسلطنة السلجوقیه (۵۱۲ - ۵۲۹

هـ / ۱۱۱۹ / ۱۱۳۵ م)»، بحرین، دانشگاه علوم تطبیقی (ASU)، ۲۰۱۰.

- میری، وجیهه و همکاران، «علل و زمینه‌های سیاسی و مذهبی انحطاط فاطمیان»، مطالعات تاریخی

جهان اسلام، س ۶، ش ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۸۹-۱۱۰.

- نظامی عروضی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۹ ش.

- ووطاط، رشیدالدین، نامه‌های رشیدالدین، تصحیح قاسم تویسرکانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش.